

قربانی، تواب یا عامل رژیم اسلامی؟

تاملی بر جایگاه هما کلهری (دماوندی)

ی. کهن (نوامبر ۲۰۲۰)

پیش‌نوشتار

در نوشتار قبلی - [نگاهی به تابت زندگان](#) - نشان داده شد که کتاب هما کلهری، خاطرات یک قربانی زندان رژیم اسلامی نیست، بلکه داستان‌پردازی یک تواب زندانبان است که تا بیش از یک دهه، حتی در خارج از زندان، با نهادهای اطلاعاتی و افراد امنیتی رژیم اسلامی همکاری داشته‌است. هر دو شاخه سازمان راه کارگر، یعنی سازمان سیاسی‌ای که نویسنده کتاب، تا پیش از دستگیری با آنها همکاری تشکیلاتی داشت، طی اطلاعیه‌ای بر همکاری هما و همسر سابقش - ناصر یاراحمدی - با جمهوری اسلامی تأکید گذاشتند و علناً اعلام کردند که این زوج، در شناسایی، دستگیری و لودادن تعدادی از فعالین سیاسی سهم عمده‌ای داشتند.¹ بعلاوه، تعدادی از زندانبان سیاسی دهه ۶۰ نیز خاطرات شخصی‌شان را از هما کلهری منتشر کردند و ضمن رد ادعاهای هما، او را به دروغ‌پردازی و جعل تاریخ زندان متهم کردند.²

ناصر یاراحمدی هم که سالیان دراز مخفی بود و با نام مستعار «کاوه فرزند ملت»، در خارج از کشور، تحت عنوان "مبارزه" علیه جمهوری اسلامی مشغول به فعالیت بود، شروع به معرفی خود و افشای ادعاهای هما کلهری نمود.³

بدنبال این وقایع، تلاش‌هایی در دفاع از توابین و قربانیان شکنجه و پروژۀ تواب‌سازی رژیم اسلامی در شبکه‌های مجازی براه افتاد. و این علی‌رغم همه افشاگریهایی بود که در رابطه با هویت و عملکردهای هما کلهری بمثابه یک عامل سرسپردۀ رژیم در ایران و یک عامل مشکوک در خارج، منتشر شده بود. هدف ظاهری این تلاش‌ها، جانداختن او بمثابه یک تواب بی‌تقصیر و یک قربانی منفعل شکنجه و زندان بود! بعلاوه [برای دست‌یابی به حقیقت!](#) بلندگویی در اختیار ناصر یاراحمدی قرار داده شد تا بدون "دفاعیات" او، حقیقت مبدا ناگفته یا نیم‌گفته مانده باشد!

این فضا، به هما کلهری و همپالکی‌هایش این فرصت طلایی را داد تا باردیگر از حاشیه به صحنه بیایند و در دفاع از خود - بمثابه قربانی شکنجه رژیم اسلامی، و نیز قربانی آزار خارج کشوری‌ها - دادخواهی کنند!⁴

با این مقدمه لازم آمد تا در حاشیۀ نوشتار پیشین، نکاتی خاطرنشان شود، آن هم با گریزی به «زندگی گالیله»⁵. در واقع قرار است بکمک برتولت برشت، و از منظر سوسیالیسم انقلابی دریابیم که نقاط تمایز "قهرمان"، "تواب" و "همکار طبقه حاکم" در چیست؟ جایگاه هر کدام در جنبش کجاست؟ مبنای قضاوت و ارزیابی ما از اینان چیست؟ و مشخصاً هما کلهری و «تابت زندگان» چه مقاصد سیاسی معینی را دنبال می‌کنند؟

¹ یادآوری پیشینه دو تن از یادوهای جمهوری اسلامی

² که از آن جمله است «حاشیه‌ای بر کتاب یاد نوشته، تابت زندگان»، نوشته نازلی پرتوی.

³ در باره من، و مطلب جداگانه‌ای «هما کلهر» ذوب شده در «سلیمی نمین» است و کار بدستور او می‌کند،

⁴ برای نمونه به سایت فیس‌بوکی Seavash Modaresi، «در باب توبه کنندگان (توابان) و بازگشتگان...» و کامنت‌های زیر آن مراجعه کنید.

⁵ زندگی گالیله، نوشته برتولت برشت، ترجمه کاوه کردونی، ص ۱۵۳.

نادان یا تبهکار؟

در سال ۱۶۳۳ میلادی گالیله (Galileo Galilei) تلسکوپیی اختراع کرد که با آن می‌توانست صحتِ تئوری نیکلاس گپرنیک (۱۵۴۳-۱۴۷۳) را اثبات، و نظریه بطلمیوس - دال بر مرکزیت زمین - را ابطال کند. پس تصمیم می‌گیرد به فلورانس برود و کشف علمی‌اش را باطلاع کلیسا و دربار برساند و به نان و نامی برسد.

ساگردو (دوست گالیله) او را از اینکار منع می‌کند:

"ده سالی نیست که در ژم یک نفر را سوزانده‌اند. نامش جوردانو برونو (Giordano Bruno) بود. او هم چنین ادعاهایی می‌کرد... به فلورانس نرو. چون روحانیون در آنجا حکم می‌رانند... سرانجام کسی که در پرتو نور بجای چشم فروبستن، با چشمان باز حرکت می‌کند چیست؟ چطور صاحبان قدرت، کسی را که به واقعیت آگاه است آزاد می‌گذارند؟ حال می‌خواهد واقعیتی باشد در باره دورترین سیاره."

گالیله که سرشار از شور و ذوق است و نسبت به ماهیت علم‌ستیز دربار و کلیسا توهم دارد، به نصایح رفیقش گوش نمی‌دهد و تئوری علمی‌اش را به اطلاع حاکمان می‌رساند. از آنجا که نظریه‌اش با روایت دینی در تناقض است؛ پس از کشمکش‌هایی، پای او را به دادگاه تفتیش عقاید می‌کشاند. دادگاه از او می‌خواهد تا توبه کند، حرفش را پس بگیرد و در پایان کتابش بنویسد که آخرین کلام با علم نیست بلکه با ایمان است."

«آندره‌آ» - شاگرد گالیله - که از دل‌بستگی و وفاداری او به حقیقت واقف است، جمله معروف گالیله را بخاطر می‌آورد: "حاضرم در سیاه‌چالی تاریک، ده متر زیرزمین، جایی که هیچ نوری به آن نمی‌رسد محبوس شوم مشروط به آنکه در عوض بتوانم بدانم نور چیست" و فریاد برمی‌آورد: "او منکر نخواهد شد... او مقاومت می‌کند... آنکس که حقیقت را نمی‌داند، احمق است؛ اما آنکس که حقیقت را می‌داند و آن را دروغ می‌نامد تبهکار است." (ص ۲۰۰)

دژخیمان کلیسا، با قصد مرعوب کردن گالیله، و تشویق او به توبه، ابزارهای شکنجه را نشان می‌دهند؛ او از ترس قالب تهی می‌کند و توبه می‌نماید: "... سوگند یاد می‌کنم... هرگونه خطا و عقیده دیگری که مخالف آیین کلیسای مقدس باشد، لعنت و نفرین کرده و بدور افکنم." (ص ۲۰۴)

با شنیدن این جملات شاگردان گالیله از او روی برمی‌گردانند و «آندره‌آ» فریاد برمی‌آورد: "بدبخت ملتی که قهرمان ندارد!" و گالیله در پاسخ می‌گوید: "بدبخت ملتی که نیاز به قهرمان دارد." (ص ۲۰۵)



«آندره‌آ» در ملاقاتش با گالیله، رو به او می‌کند و می‌گوید:

"ما به مردم عادی در کوچه و خیابان گفتیم او [گالیله] می‌میرد اما هرگز توبه نمی‌کند. اما شما برگشتید و گفتید که توبه کردم و زنده خواهم ماند. ما گفتیم دستهای شما آلوده است، شما می‌گویید: دست‌های آلوده به از دست‌های خالی است". (ص ۲۱۹)

و گالیله اعتراف می‌کند که از وحشت شکنجه و مرگ بود که چنین گفت و چنان کرد. با این حال، او به هر دری می‌زند تا با فلسفه‌بافی و توجیه‌تراشی کارش را منطقی، انسانی و موجه جلوه دهد؛ یکبار از سر دفاع از حق حیات وارد می‌شود و استدلال می‌کند که ترجیح می‌دهد مروراید نداشته باشد، اگر که به قیمت جان یک صدف تمام می‌شود؛ یکبار به هندسه متوسل می‌شود و اظهار می‌دارد که کوتاهترین فاصله میان دو نقطه، یک خط صاف است، کسی که این راه بی‌دردسر را می‌گذارد و با مانع‌تراشی، این خط را منحنی و پریپیچ‌وخم می‌کند، فاقد عقل است؛ و یکبار از سر عاقبت‌طلبی اظهار می‌دارد که انسان‌هایی که رنج را بر خود هموار می‌کنند، "آزرده‌ام می‌سازند!" و ... جایی دیگر شدیداً از توبه‌اش اظهار پشیمانی می‌کند و بر خود می‌تازد و خویشتن را به خیانت محکوم می‌نماید.

مرزها کجایند؟

براستی بیچاره کیست؟ ملتی که قهرمان ندارد یا ملتی که به قهرمان نیاز دارد؟ برشت به کمک گالیله نمادین خود، این سؤال را به مشغله ذهنی روشنفکران، دانشمندان و مردمان اندیشه‌ورزی بدل می‌کند که علی‌رغم وقوف‌شان به جنایات فاشیسم، بخاطر وحشت از شکنجه، زندان و اعدام، به سکوت و یا همکاری با رژیم فاشیستی آلمان تن داده بودند.

در واقع سؤال بر سر مبارزه، سازش و یا همکاری با یک حاکمیت توتالیتر و وحشی بود که از بیرحمانه‌ترین شیوه‌ها برای تحکیم و تداوم حاکمیتش بهره می‌گیرد.

آیا می‌شود ایستاد، مقاومت کرد و به مبارزه دست زد؟ کجا مجاز است سکوت کرد، سازش نمود، خم شد، زانو زد، توبه کرد، به استغاثه افتاد و به همکاری تن داد؟ چه بهایی، تا چه مقداری باید - یا می‌توان - پرداخت؟ آیا می‌شود ایستاد ولی متضرر نشد، خطر نکرد و هزینه نپرداخت؟ چگونه؟ جایگاه اختیار، انتخاب، آرمان، تعهد و مسئولیت کجاست؟ ...

برشت، بمثابه یک سوسیالیست، به صراحت نشان می‌دهد که به قهرمان افسانه‌ای باوری ندارد؛ پس نه کسی را به قهرمان‌شدن فرامی‌خواند و نه کسی را برای قهرمان‌نشدن سرزنش می‌کند. او انسان را با همه ضعف‌ها و قوت‌ها، توانایی‌ها و ناتوانی‌ها، امیدها و یأس‌ها، آنهم نه در خلاء، بلکه در یک جامعه کاپیتالیستی - که حامل تضادها، تناقضات، تخاصمات و ابهامات عدیده است - آنهم زیر مهمیز حاکمیت استبداد دینی، بازمی‌شناسد. پس گالیله را فردی توصیف می‌کند که از یک سو طرفدار زحمتکشانش است^۶، و از سوی دیگر، "شکم‌باره" دزدی که اختراع دیگری را به نام خود جعل می‌کند و می‌فروشد^۷؛ از یک طرف عاشق علم، نوآوری و اکتشاف است^۸ و از جهل، خرافه و قدرت‌بیزاری می‌جوید، و از سوی دیگر به پاسداران آنان، یعنی رهبران کلیسا و دربار نامه‌های تملق‌آمیز می‌نویسد تا حمایت مالی‌شان را جلب کند و ...

یعنی از منظر یک انسان عادی، با همه خصوصیات خوب و بد و تناقضات ریزودرشت است که برشت به جستجوی پاسخی برای سئوالاتش می‌پردازد! البته علی‌رغم نکات زیادی که در این نمایشنامه بی‌نظیر طرح می‌شوند، سه نکته برای بحث حاضر ما نقش کلیدی دارند: ۱- رودرویی سه کاراکتر که بطور سیال در یک شخص جا عوض می‌کنند - یعنی گالیله قهرمان (که در ذهن آندره‌آ و سایر شاگردان او وجود

^۶ گالیله: می‌توانم به‌جای آنکه به زبان لاتین و برای تعداد معدودی بنویسم، این کار را به زبان عامه مردم انجام دهم. برای افکار جدید به مردمی احتیاج داریم که کار بدنی می‌کنند. غیر از اینها کیست که آرزوی دانستن علت تمام چیزها را داشته باشد؟ کسانی که نشان بر سر میز آماده است، نمی‌خواهند بدانند نان چگونه پخت می‌شود. آنها ترجیح می‌دهند تا شکرگزار خداوند باشند تا نانوا. اما کسانی که نان می‌پزند می‌دانند تا چیزی را حرکت ندهی از جایش تکان نمی‌خورد. ص ۱۶۷

^۷ ص ۲۲۰

^۸ گالیله: گاهی اوقات فکر می‌کنم که حاضرم در سیامچالی تاریک، ۱۰ متر زیرزمین، جایی‌که هیچ نوری به آن نمی‌رسد محبوس شوم مشروط به آنکه در عوض بتوانم بدانم نور چیست. ص ۱۴۸

دارد)، گالیله تواب (که در ذهن ساگردو و سایر دوستان اوست) و گالیله خودفروخته به دربار و کلیسا ۲- تبعات عملکرد ۳- قضاوت دیگران

قهرمان یا قهرمانی؟

گالیله اگرچه غولی در عرصه فیزیک و اخترشناسی است و اگرچه برای شاگردانش یک کاشفِ قهرمان بحساب می‌آید اما در عمل نشان می‌دهد که در سایر عرصه‌ها، بزرگ و قهرمان نیست! او در یک جا شارلاتان، در جایی دیگر ترسو و یا یک انسان قابل تحرم و ... است. به این معنی، برشت بما می‌آموزد که مفهوم قهرمان، نسبی، حدودی، زمینی و حتی تاریخی است. قهرمان همه فصول و همه زمانها و عرصه‌ها، زائیده خیال و رؤیاست! و از اینرو ملتی که قهرمان را تا مرتبه بُت بی‌عیب ارتقا می‌دهد، و از نداشتن آن حسرت می‌خورد، بدبخت است! چون همه‌جا در جستجوی رستم دستانی است که یافت نمی‌شود! پس از انسانهای واقعی و ناقهرمانانی که بزرگ و بی‌عیب نیستند، دل‌زده می‌شود، و چراغ بدست گرد شهر می‌گردد و با خود می‌خواند: "کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست!" و چون نمی‌یابد، به هم می‌ریزد و به یأس درمی‌غلطد!

اما ملتی هم که قهرمان ندارد بدبخت است! چون ترجمه عملی‌اش این می‌شود که همگان خود را به زور و زر فروخته و با لبان دوخته و دستان بالا، تسلیم حاکمان و قدرتمداران شده‌اند! به این معنی، اگرچه برشت قهرمان رویایی و غیرزمینی را بر زمین می‌کوبد، اما دلتنگی و شیفتگی‌اش را برای قهرمانی، ایستادگی و مبارزه - از زبان خود گالیله بیان می‌کند و عاقبت تاریخی ملتی را که از آن بی‌بهره است اینطور توصیف می‌نماید:

"بشریت پیوسته در مه فریبنده خرافات و سخنان کهنه می‌لغزد... به عقیده من تنها هدف علم سبک کردن بار زندگی از دوش انسانهاست. اگر محقق مغلوب زور و خیره‌سری زورمندان شود و فقط به شعار علم برای علم اکتفا کند و علم را فقط برای فرونشاندن آتش شهوت خود بخواند، علم سخت درمانده و زمین‌گیر خواهد شد... با هر قدم پیشرفت یک گام از جامعه بشری دور خواهید شد. شکاف ایجاد شده میان شما و مردم جامعه‌تان روزبه‌روز عمیق‌تر خواهد گشت... من بعنوان یک محقق موقعیتی استثنایی داشتم... اگر مقاومت می‌کردم طبیعی‌دان‌ها می‌توانستند چیزی مانند سوگند بقراط بوجود آورند و پیمان کنند علم خود را فقط و فقط وقف رفاه بشریت کنند. با شرایط کنونی فقط می‌توان انتظار بوجود آمدن نسلی از کوتاه‌های مخترع را داشت که برای هر کاری می‌توان آنها را اجیر کرد... من دانشم را به زورمندان حاکم دادم... تا در جهت رسیدن به منافع و مقاصد خود از آن سوءاستفاده کنند... من به حرفه‌ام خیانت کردم." (ص ۲۲۴)

به چه بهایی؟

در جامعه کاپیتالیستی که بر مالکیت خصوصی و انحصاری طبقه بورژوا بر وسایل تولید، بهره‌کشی از نیروی کار از طریق کارمزدی و بر سود و ثروت‌اندوزی استوار است، ناخواسته همه انسانهایی که از فروش نیروی کار ارتزاق می‌کنند، دیر یا زود، و بدرجاتی، به رودرویی با سیستم حاکم کشانده می‌شوند، چرا که منطق سرمایه‌ایجاب می‌کند تا هر روز سهم بیشتری از نیروی کار را به سود خالص تبدیل کند و انباشت نماید.

واکنش نیروی کار، در این میان، متنوع و متفاوت است: بعضی بی‌هیچگونه مخالفت و مبارزه‌ای به شرایط دیکته شده تن می‌دهند، بعضی تا چند قدم پیش می‌روند و آنجا که منافع فردی، امنیت شغلی و جانی‌شان بخطر می‌افتد پس می‌زنند و بعضی تا ته خط می‌روند.

جوردانو برونو دقیقاً به اتهام گالیله محاکمه شد اما به توبه تن نداد و به حکم کلیسا، زنده زنده در آتش سوزانده شد. اما گالیله صرفاً با مشاهده ابزار شکنجه تسلیم گردید، و به همکاری با کلیسا تن داد و به یک دانشمند درباری، با دستان - بقول خودش - کثیف ولی پُر بدل شد. به این معنی، انسانها در جدال اجتماعی‌شان، یا بهای سنگین و یا نسبتاً سبک می‌پردازند و یا پاداش سنگین و یا نسبتاً سبک دریافت می‌کنند! با همین معیار هم هست که در ترازوی قضاوت نشانده می‌شوند. جوردانو برونوها که جان‌شان را هزینه کردند تا حقیقت سلاخی نشود، هم آنروز و هم در درازی تاریخ مورد لعن و نفرین دربار و کلیسای ارتدوکس بوده و هستند، حال آنکه مورد احترام و افتخار توده‌های رها شده از استبداد فئودالی و سلطه استبداد دینی، و بشریت آزاداندیش‌اند؛ اما گالیله‌ها که عافیت‌طلبی، و نام و نان را بر پایداری و

پافشاری بر حقیقت ترجیح دادند، و خود را و علم‌شان را به کلیسا و دربار فروختند و آنرا از زحمت‌کشان و بشریت دریغ داشتند، هم آنروز و هم در درازای تاریخ مورد احترام اینان نبوده و نیستند، حال آنکه برای درباریان و دین‌باوران ارتدوکس، نماد عقلانیت، حقایق و شجاعت بوده و هستند!

با این حساب، برشت به ما می‌آموزد که این صرفاً بهای هزینه شده یا پاداش دریافت داشته نیست که معیار قضاوت است، بلکه باید مابه‌ازای و تبعات اجتماعی یک عمل را نیز سنجید؛ و بعلاوه دقت کرد که قضاوت از منظر منافع چه طبقه‌ای صورت می‌گیرد.

مسئله تا زمانی که حرکت جمعی و حزبی فروشنندگان نیروی کار شکل نگرفته است، مقاومت‌ها جنبه فردی پیدا می‌کنند و قضاوت‌ها نیز بر اساس عملکرد فردی صورت می‌گیرند. طبیعتاً پس از شکل‌گیری و پایداری یک تحرک اجتماعی طبقاتی، فردیت کم‌رنگ می‌شود و همچون قطره در دل سیلاب گم می‌گردد؛ اما تا آنروز گریزی از تامل بر نقش فردی اشخاص نیست.

در ادبیات سوسیالیسم انقلابی کسی بواسطه وحشت از اخراج، شکنجه یا زندان، مورد تحقیر قرار نمی‌گیرد. قهرمان‌سازی، قهرمان‌پنداری و ایثار فردی تشویق نمی‌شود، اما قهرمانی‌های انسان‌های منفردی که به محدودیت‌ها گردن نمی‌گذارند، و مرزها را درمی‌نورند، بی‌تقدیر نمی‌مانند! تاریخ با نقش‌بازی انحصاری قهرمانان بازخوانی و بازنویسی نمی‌شود، اما نقش فردی رهبران و کادرهای حزبی نیز در سمت‌دادن به تاریخ انکار نمی‌شود! زیرپای خائنین، رفرمیست‌ها، رویونیست‌ها و اپورتونیست‌هایی که منافع طبقه کارگر را زیرگرفته و می‌گیرند، فرش قرمز پهن نمی‌کند، اما قهرمانی کارگر خاموش و ارزانی را که با دو شیفت کار، لقمه نان شرافتمندانه‌ای را بر سر سفره فرزندان می‌گذارد، نادیده نمی‌گذارد! اینها واقعیات جاری در زندان بزرگی بنام جامعه کاپیتالیستی است.

در زندان‌های سیاسی رژیم اسلامی نیز همین حکم صادق بوده - یا لاقلاً باید باشد! - که کسی نباید بخودش حق دهد تا فرد "بریده"، کم‌آورده، تحمل‌نیاورده، پشیمان شده، تغییر عقیده داده و حتی توبه کرده را سرزنش یا تحقیر کند. بقول معروف، مبارزه مثل یک قطار در حرکت است، هر کس سر ایستگاهش پیاده می‌شود! یکی هم مثل گالیله سوار نشده، تن به همکاری می‌دهد، یکی هم چند ایستگاه تاب می‌آورد و در ایستگاه توبه پیاده می‌شود و یکی هم تا ایستگاه آخر می‌رود. بعضی‌ها هم در ایستگاه‌های بین‌راهی بدفعات سوار و پیاده می‌شوند.

تابوت زندگان و انتخاب!

با تاکید بر اینکه بحث حاضر بر سر تبلیغ مقاومت و تقبیح تسلیم نیست؛ و باز با تاکید بر اینکه بحث بر سر ستایش قهرمان و نکوهش ناقهرمان نیز نیست، به رابطه بحث حاضر با کتاب «تابوت زندگان» می‌پردازیم.

در نوشتار پیشین بصراحت آمد که اگر هما کلهری به هر دلیلی توبه می‌کرد و مثل هزاران "بریده" دیگر بدنبال زندگیش می‌رفت، مسلماً نه تنها سزاوار خشم و نفرت نبود بلکه بمثابه قربانی شکنجه و زندان رژیم اسلامی مستحق ترحم و مهربانی نیز می‌بود. اما مسئله او فراتر از این است. او بمراتب بدتر از گالیله، به همان زحمت‌کشانی که روزگاری مدافع‌شان بود پشت کرد، در جدال طبقاتی جاری در زندان و جامعه در صف دشمن ایستاد، آنهم نه بمثابه یک عضو منفعل، بلکه فعال! او زندانبان شد، رفقای دیروزش را شکنجه روحی و جسمی کرد؛ و در بیرون از زندان، بیش از یک دهه، با مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم فعالانه همکاری نمود و... خلاصه دست به یک انتخاب زد! که تبعات خود را داشت و در تثبیت و تحکیم طبقه حاکم، و تضعیف جنبش سوسیالیستی تأثیر خود را بجا گذاشت.

تردید نیست که باید بر جمهوری اسلامی و نظام کاپیتالیستی ننگ و نفرین فرستاد که سه سال از زندگی هما کلهری را تباه کرد. اما فرافکندن همه تظلمات اجتماعی بر کاپیتالیسم و جمهوری اسلامی - آنهم در غیاب عاملین و آمرین انسانی آن - یعنی تکرار همان حکایت سوسیالیسم ذهنی و سنتی که همه نکبت‌ها را به پای سیستم می‌نوشت و همه راه‌حل‌ها را در گرو انقلاب می‌دانست!

از سر دفاع از "حق آزادی بیان" و "حق دفاع از خود" نیز نمی‌توان به دفاع از هما کلهری برخاست، چون هیچ کس، هیچیک از این حقوق را از او سلب نکرده است. با خلط مباحث، و با تکیه بر الفاظ اومانستی و تاکید بر گوشت و خون بودن - یا به زعم مدعیان، "انسان بودن" - هما کلهری نمی‌شود بر انتخابی که کرد، عملی که مرتکب شد و تبعاتی که بجا گذاشت، پرده استتار کشید و حق برابری میان زندانی و

زندانبان قایل شد و ... "تاریخ جوامع کنونی را که تاریخ مبارزه طبقاتی است"⁹ به سازش طبقاتی تقلیل داد و مبلّغ مبارزه متحد زندانی و زندانبان برای سرنگونی رژیم اسلامی شد!

برشت بما آموخت که قضاوت‌ها و حمایت‌ها نیز پایه طبقاتی دارند، حمایت از توابع زندانبان، حمایت از منافع طبقه حاکم است. تکرار مکرر واژه‌های "انسان" دوستانه بجای تحلیل طبقاتی، تنها به جاافتادن گفتمان "آشتی و مدارا" بی یاری می‌رساند که دست‌اندرکاران رژیم، در همکاری با "اپوزیسیون" بورژوازی، مشغول جانداختن آن هستند!

رژیم اسلامی، پروژه "سازش و مدارا" را دهه‌ها پیش، با برداشتن ممنوعیت و محدودیت برای رفت‌وآمد روشنفکران به خارج از کشور آغاز کرد. استقبال اپوزیسیون از این اقدام، راه را برای سازمان‌های اطلاعاتی-امنیتی رژیم هموار کرد تا شفرای ادبی-فرهنگی خود را تحت عنوان "روشنفکر دینی"، "ناقدین حکومتی" و غیره به عنوان میهمان یا سخنران به خارج بفرستند، و سمینار و کنفرانس برگزار کنند تا اپوزیسیون خود را بدست خودشان در خارج از کشور بسازند! این طیف با جلب حمایت اپوزیسیون بورژوازی، تابحال پروژه‌های مختلف رژیم چینی را کلید زده و پیش برده‌اند. ورود ترامپ به کاخ سفید - آنهم بمثابه قویترین حامی سیاست‌های صهیونیستی - و سخت‌گیری‌های بی‌نظیر او علیه رژیم اسلامی، که از جانب دول غربی بدیع بود (از تحریم اقتصادی گرفته تا بستن حساب‌های شخصی سران رژیم، ممنوعیت سفر آنان به امریکا ... تا ترور سردار قاسمی) قند را در دل این اپوزیسیون آب کرد! آنها کشف و کلاه کردند تا به ایران بروند و با ساخت‌وپاخت از بالا، و با اعطای عفو عمومی به آمرین و عاملین حکومت اسلامی، دولت آینده را تحویل بگیرند!

در این راستا، تحرکات ارتش سایبریستی رژیم در مدیای اجتماعی بطرز چشمگیری افزایش یافت و مذاکرات پشت‌پرده میان عوامل و عناصر دخیل تشدید شد. پول عربستان و شیخ‌نشین‌ها، حمایت اطلاعاتی-مالی اسرائیل و امریکا، حضور متحد و یکپارچه اپوزیسیون بورژوازی، در همکاری با نیروهای امنیتی سپاه پاسداران، عملاً بازار معاملات سیاسی را در خارج از کشور رونق بخشید! و فضا برای طرح شعارهایی چون "می‌بخشیم! اما فراموش نمی‌کنیم"، "همه باهم، علیه سرنگونی رژیم فقها"، "براندازی متمدنانه و غیرخشونت‌آمیز" و ... فراهم شد تا از یک طرف اغتشاش و تفرقه در میان اپوزیسیون واقعی بیاندازد و از طرف دیگر پروژه رژیم چینی را تقویت نماید.

مطالعه تاریخ انقلاب‌ها و تحولات اجتماعی، نمونه‌های مشابه فراوانی بدست می‌دهد. رژیم‌های سیاسی معمولاً اپوزیسیون خود را می‌پروانند و در آب‌ونمک - برای روز مبادا - می‌خوابانند تا موقع‌اش که رسید، با ساخت‌وپاخت در بالا، حاکمیت را نجات دهند، حتی اگر شده با قربانی کردن حکومت و خیلی از عناصر حکومتی! این ژُخداد را در تاریخ معاصر خودمان نیز شاهد بودیم. تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور، به زعامت صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی و جلب حمایت افرادی چون بنی صدر و جریان‌اتی مثل جبهه ملی و غیره و دادن کمک‌های مالی سنگین! به کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور (تنها در یک فقره، ۳۰ هزار دلار از طرف قطب‌زاده) بمنظور همراه کردن آنها با خمینی! هنوز از خاطره‌ها نرفته‌است! آنها چنین کردند و با ساخت‌وپاخت در بالا، ارتش و بخش اعظم دستگاه سرکوب را نجات دادند، و با سلام و صلوات تحویل رژیم اسلامی دادند تا علیه قیام توده‌ای بکار بگیرد! امروز هم دولت سرمایه داری در ایران در حال پیاده کردن این تاکتیک - اما بمراتب پیچیده‌تر - است.

اینها فرضیات مالیکولیایی و تئوری‌های دابی‌جان ناپلئونی نیستند! هیچ سازمان جاسوسی و امنیتی با کارت‌های روشده بازی نمی‌کند! سوسیالیست‌های انقلابی هم سازمان اطلاعاتی پیچیده و پیشرفته و جاسوس‌ها دوجانبه ندارند تا مدارک قانع‌کننده برای ادعای‌شان روکنند، اما آشنایی به تاریخ تحولات اجتماعی به ما می‌آموزد تا علائم و نشانه‌ها را جدی بگیریم و نسبت به آنها هشیار باشیم.

بحران اقتصادی-سیاسی-اجتماعی رژیم، عرصه را بر خیلی از آمرین و عاملین تحکیم و تثبیت رژیم اسلامی تنگ کرده و راهی جز فرار به خارج پیش پایشان نگذاشته است. بی‌دلیل نیست که زمره‌های مخالف‌خوانی‌شان روزبروز علنی‌تر و بلندتر می‌شود و روند ندامت‌خوری‌شان هر روز شتاب بیشتری می‌گیرد. غسل تعمیم‌دادن اینان و به صف "اپوزیسیون" فراخواندن‌شان، آن بهای سنگینی است که بعضی از عناصر باصطلاح اومانیزست دارند از جیب جنبش طبقاتی-سوسیالیستی کارگران خرج می‌کنند.

⁹ اولین جمله فصل اول مانیفست حزب کمونیست، نوشته مارکس-انگلس [لینک دسترس](#)

به صحنه آمدن هما کلهری (دماوندی) و ناصر یاراحمدی، در بستر چنین نمایشی حساسیت برانگیز است. بعلاوه، نمونه‌ی روشنی برای بخودآمدن، و چشم‌گشودن بر علائم و نشانه‌ها، و شناختن تضادها برای ترسیم تاکتیک انقلابی است!

نباید گذاشت تا بار دیگر این فریاد بگوش برسد:

گاليله : "مقدس باد جامعه‌ی ما، جامعه‌ی سوداگران و ریاکاران و بزدلان."